

مطالعه خرید و فروش اعضای بدن در فقه و حقوق ایران

فریده کازرونی¹

میلاذ حاجری²

سعید عباسی³

چکیده

هدف از پژوهش حاضر مطالعه مطالعه خرید و فروش اعضای بدن در فقه و حقوق ایران بود. ارتباط انسان با اعضای بدن خویش، از مباحثی است که امروزه در حل برخی مسائل مستحدثه بدان توجه می‌کنند. تعیین نوع این رابطه و قلمرو آن با بررسی ریشه‌های بحث در متون فقهی، در برخی از مسائل فقهی و حقوقی، همچون اهدای عضو در زمان حیات و پس از آن و همچنین بحث اخذ مال در برابر عضو، اثر مستقیم خواهد داشت. پژوهش حاضر از نوع کتابخانه‌ای و اسنادی است. بنابراین، در این ارتباط، کتب و مقالات داخلی و خارجی، سایت‌های اینترنتی و تمام اسنادی که مرتبط با موضوع بوده و ما را در اهداف مورد نظر یاری می‌کردند، مورد استفاده قرار گرفتند. نتایج تحقیق نشان داد که این اعضای متعلق به خود شخص است و فقط در موارد محدود و با شرایط ویژه به عنوان حکم ثانوی قابل انتقال به غیر است.

واژگان کلیدی: فقه، حقوق ایران، خرید و فروش اعضای بدن، قرارداد

1- دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بین الملل خرمشهر- خلیج فارس - ایران

2- دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بین الملل خرمشهر- خلیج فارس - ایران (نویسنده مسئول) ایمیل: miladhajari.law@gmail.com

3- عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بین المللی خرمشهر- خلیج فارس - ایران

مقدمه

ارتباط انسان با اعضای بدن خویش، از مباحثی است که امروزه در حل برخی مسائل مستحدثه بدان توجه می‌کنند. تعیین نوع این رابطه و قلمرو آن با بررسی ریشه‌های بحث در متون فقهی، در برخی از مسائل فقهی و حقوقی، همچون اهدای عضو در زمان حیات و پس از آن و همچنین بحث اخذ مال در برابر عضو، اثر مستقیم خواهد داشت. دستیابی به دانش پیوند اعضا سبب طرح مباحث حقوقی و اخلاقی فراوانی شده است که یکی از آنها نحوه ارتباط مالی بین دهنده و گیرنده عضو است. مسأله معامله اعضای بدن، واکنش‌های متفاوتی از سوی فقها و حقوقدانان به دنبال داشته است. معامله اعضای بدن با توجه به فقدان نص قانونی بایستی با توجه به مبانی فقهی و حقوقی مورد بررسی قرار گیرد. مسئله خرید و فروش اعضای بدن از جمله مسائل مستحدثه فقهی است که فقیهان امامیه در پاسخ به این مسئله دو نظریه را اختیار نموده‌اند. عده‌ای از آنان به استناد روایات متضمن مفاد بطلان بیع میت و اجماع بر آن، حکم وضعی خرید و فروش اعضای بدن را بطلان و حکم تکلیفی آن را حرمت دانسته‌اند. در مقابل، گروهی دیگر به استناد عمومات و اطلاقات آیات و روایات، این خرید و فروش را حلال و صحیح تلقی نموده‌اند. پیوند اعضا و استفاده از اندامهای افراد دیگر در بدن فرد نیازمند روشی نوین در دانش پزشکی است که در دهه‌های اخیر پیشرفتهای چشمگیری داشته است. اعضای مورد نیاز برای پیوند عضو معمولاً به دو طریق تأمین می‌شود که عبارتند از: تهیه عضو از جسد، و استفاده از برخی اعضا دهنده زنده. در کشور ما گرچه قانون مستقلی در خصوص استفاده از اعضای بدن افرادی که مرگ آنها مسلم است (مصوب 1379) وجود دارد، اما با توجه به گستردگی این مبحث، این مقدار نیست چرا که زوایای مختلف قضیه در آن بررسی نگردیده و بسیاری از مسائل و مشکلات مانده است. البته اگر چه در دهه‌های گذشته بیشتر پیوندها و اهدای اعضا از سوی افراد آشنا و یا انسان‌های خیرخواه صورت می‌گرفت، اما امروزه سوداگری و فشارهای اقتصادی سبب شده تا بازار خرید و فروش اعضای بدن رونق بگیرد و افراد مختلف با انگیزه‌های گوناگون اقدام به فروش اعضای بدن خود کنند. حال با توجه به این مطلب اهمیت و ضرورت بحث خرید و فروش اعضای بدن، روشن می‌گردد. سؤال اساسی این است که آیا خرید و فروش اعضای انسان صحیح است؟ در پاسخ به این سؤال، برخی از فقیهان قائل به بطلان خرید و فروش اعضای بدن شده‌اند و بعضی دیگر بیع آن را صحیح دانسته‌اند. از آنجاییکه امروزه علم پزشکی پیشرفت چشمگیری داشت و بعضی از اعضای انسان را می‌توان به همدیگر پیوند زد بنابراین در این پژوهش ضرورت تبیین و تشریح نظریه جواز و صحت خرید و فروش اعضای بدن در فقه و حقوق با توجه به ترتب منفعت محلله عقلانی بر پیوند اعضا از جمله نجات جان انسان یا رهایی انسان از درد و رنج که خود یک غرض عقلانی است، و با توجه به شمول عمومات ادله بیع بر جواز و صحت خرید و فروش اشیائی که دارای منافع و اغراض عقلانی هستند، این ضرورتاً به وجود آورد که بر نظریه جواز و صحت تأکید شده است. روشن است که با استناد به ادله نمی‌توان بر حرمت مطلق «ضرر رساندن به نفس» حکم کرد. بنابراین، تأسیس اصل و اطلاقات لفظی بر اثبات حرمت ضرر به نفس، با توجه به بررسی ادله، صحیح نخواهد بود. از طرف دیگر، با توجه به ادله، خودکشی و عملی که مرگ را به دنبال داشته باشد، مشروع نیست و کسی حق ندارد جان خود را سلب کند. پس مادامی که خرید و فروش اعضای بدن به قتل نفس منجر نشود، حرمت آن از ادله اثبات نشده و تحت ادله حلیت است، و چنانچه به مرگ نیز منتهی شود، با توجه به اینکه حرمت آن در مواردی چون «دفع خطر از دیگری» اطلاق و شیوع ندارد، چه بسا بتوان گفت فروش و اهدای عضو حیاتی، برای دفع خطر از دیگری، تحت ادله حلیت است و حرمتش به دلیل اطلاق نداشتن ادله اثبات نمی‌شود. گفتنی است، حفظ حیات و سلامتی افراد در دین مبین اسلام اهمیت ویژه‌ای دارد؛ منتها ادله آن اطلاق ندارد و شامل اهدای عضو برای حفظ و نجات حیات دیگری نمی‌شود. بنابراین حکم به وجوب اهداء - آن گونه که در کلام برخی فقیهان آمده

است - به تأمل و بررسی نیاز دارد. برخی با استناد به بعضی ادله در صدد بیان وجوب حفظ حیات و جان دیگری هستند و برآنند که چنانچه حفظ حیات انسان مؤمن، متوقف بر اهداء عضوی از انسان دیگری باشد، از باب تراحم حرمت ضرر و وجوب حفظ نفس محترم، حفظ جان مقدم است.

روش

جامعه آماری، نمونه و روش اجرای پژوهش: روش تحقیق در پژوهش حاضر، مانند اغلب پژوهش‌های علوم انسانی، کتابخانه ای و اسنادی است. بنابراین، در این ارتباط، کتب و مقالات داخلی و خارجی، سایت‌های اینترنتی و تمام اسنادی که مرتبط با موضوع بوده و ما را در اهداف مورد نظر یاری کند، مورد استفاده قرار گرفت است.

ابزار سنجش

پژوهش حاضر با توجه به اینکه از نوع توصیفی و کتابخانه ای بود ابزار مورد نظر تحقیق کتب و اسناد رسمی و منابع مورد تایید اساتید راهنما می باشند.

تعاریف و مفاهیم

روایات

طایفه اول) احادیث دال بر جواز قسم دروغ برای حفظ جان و مال مومن.

تقریب استدلال: از این روایات به دست می آید که حفظ جان و مال و آبرو از هر چیزی مهم تر است، به نحوی که می توان برای حفظ آن، مرتکب حرام (قسم دروغ) شد. البته چنین نیست که این امر تنها یکی از مصادیق تقیه باشد، و تنها مواردی را شامل شود که حفظ جان در برابر تجاوز دشمنان مطرح باشد، بلکه مواجهه با دشمن در تجویز قسم دروغ خصوصیتی ندارد، چنانچه ممکن است ضرر متوجه جان برادر دینی از راه اسباب طبیعی و تهدید بیماری باشد؛ به عبارت دیگر این روایات دلالت دارند که در مقام ضرورت می توان مرتکب حرام شد، چه اینکه قباحت قسم به دروغ در شرع مقدس به حدی است که جواز آن در اینگونه شرایط، به دلالت موافقت و اولویت بر جواز ارتکاب محرمات دیگر در تراحم با حفظ جان، دلالت دارد. البته اینکه در مقام ضرورت می توان مرتکب حرام شد، جواز آن را می رساند و وجوبی از آن به دست نمی آید، و اصولاً این روایات اطلاق نداشته و شامل ضرری که متوجه برادر دینی به اسباب طبیعی گردیده، نمی شود، چه اینکه در مقام بیان از این جهت نیست، و - چنانچه در ادامه می آید - خلاف فهم بزرگان و متشرعه از آن است.

طایفه دوم) روایاتی که دال بر وجوب حفظ آب به خاطر ترس از عطش می باشند.

تقریب استدلال: مفاد این احادیث چنین است که انسان در سفر می تواند در کسب طهارت، تیمم کند و آبی را که دارد، جهت حفظ جان خود و جلوگیری از عطش، نگه دارد؛ گفته نشود که، احادیث، مختص به حفظ جان خود است و نه غیر، و اصولاً، مربوط به واجباتی است که دارای بدل می باشند - تیمم بدل از وضو یا غسل - که ممکن است در جواب بگوییم، جواب امام ع در این روایات «ان خاف عطشا» اطلاق دارد و شامل عطش غیر هم می شود، و دیگر اینکه، تمام فقهاء اتفاق نظر دارند که نجات غریق واجب است ولو مستلزم قطع نماز یا دخول در ملک غیر باشد، بنابراین، این احتمال، مردود بوده، و معیار همان اهمیت و وجوب حفظ نفس است، نه دارای بدل بودن حکم شرع علاوه بر اینکه فقهاء فتوی دادند در جائیکه مادری بمیرد ولی نوزاد در شکمش زنده باشد، باید شکم مادر را بشکافند و بچه را نجات دهند و این به خاطر نص روایاتی است که در این باره وارد شده است، «بَابُ الْمَرْأَةِ تَمَوَّتُ وَ فِي بَطْنِهَا وَ لَدَّ يَتَحَرَّكُ»، و «بَابُ الْمَرْأَةِ تَمَوَّتُ وَ فِي بَطْنِهَا صَبِيٌّ يَتَحَرَّكُ» [چنانچه محقق ثانی در ذیل این حدیث می نویسد: «این کار برای حفظ جان بچه است، زیرا حرمت بچه زنده بیشتر از مادر مرده است.» البته عکس مساله فوق در روایات همان باب نیز آمده است. منتها انصاف آنست که این روایات نیز اطلاق نداشته و شامل اهداء عضو برای نجات جان دیگری نمی شود، یعنی چنین نیست که حفظ جان دیگری مطلقاً حتی با اهداء عضوی از نفس خویش واجب باشد.

بناء عقلاء

تقریب استدلال: سیره عقلاء بر اینست که برای حفظ جان دیگران نهایت تلاش خود را می کنند و از چیزی فرو گذار نمی کنند، چنانچه عرف عمومی جوامع بشری، این عمل را ممدوح دانسته به نحوی که اگر کسی چنین تلاشی را نکرد و با اینکه می توانست جان کسی را نجات دهد، و نداد، مورد مذمت و توبیخ قرار می گیرد، با اینکه در مرآی و منظر شارع وجود داشته، نه تنها رد نشده، بلکه می توان گفت به مقتضای روایات مذکور، امضاء هم شده است. البته ثبوت این سیره، در جایی است که حفظ جان دیگری، مستلزم ضرری قابل توجه بر نفس شخص کمک کننده نباشد، البته ممکن است گفته شود که ثبوت این سیره در دفع ضرر و خطر جانی از دیگران برای اثبات موضوع کافی است، و خصوصیتی در مصادیق آن ضرر ناشی از کمک در حفظ جان دیگری، وجود ندارد؛ چه اینکه در اخبار و حالات معصومین ع آمده است که ایشان برای نجات جان عزیزان خود، چگونه جان خود را به خطر می انداختند؛ منتها روشن است که این مطلب عمومیت ندارد، چه اینکه ضرر به عزیزان و نزدیکان، به نوعی ضرر به خود محسوب شده و انسان از باب تزاحم و دفع ضرر اهم - یعنی ضرر به بستگان - از خود، به تحمل ضرر اقل - یعنی ضرر به خود - تن می دهد. در جواب از این دلیل باید گفت: چنین نیست که سیره عقلاء بر وجوب حفظ جان دیگری از ضرر با اهداء عضوی به او دلالت کند، چگونه سیره عقلاء بر اهداء عضو و حفظ جان دیگری باشد و حال آنکه سیره متشرعه بر خلاف آنست، چرا که هیچ متشرعه ای خود را ملزم شرعی نمی داند که با مراجعه به بیمارستان، به جهت حفظ جان بیماران، اعضای غیر حیاتی خود را اهداء نماید. از طرف دیگر، به جهت حفظ و نجات جان دیگران بایستی انسان اموال خود را در راه نجات بیماران از مرگ صرف نماید، و حال آنکه سیره متشرعه بر خلاف آنست، متشرعه خود را ملزم نمی دانند که اموال خود را صرف حفظ و نجات جان دیگران نمایند، بنابراین به طریق اولی حفظ جان بیماران به اهداء عضو لازم و واجب نخواهد بود، مگر آنکه گفته شود، سیره متشرعه در مورد عدم علم به خطر جانی افراد است. بله، حفظ حیات و سلامتی افراد در دین مبین اسلام از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است، منتها چنانچه بیان گردید ادله آن، اطلاق ندارد و شامل اهداء عضو برای حفظ و نجات حیات دیگری نمی شود

بررسی خرید و فروش اعضای بدن از حیث حکم وضعی

در ابتدای این بحث، اشاره به این مطلب ضروری است که چه بسا دلیل برخی از کسانی که قائل به عدم جوازند، از آن رو باشد که سلطنتی برای انسان نسبت به اعضای خود، به گونه ای که بتواند آن را در معرض فروش قرار دهد، قائل نباشند. چنان که پیش تر بیان کردیم، سلطنت مستفاد از سیره عقلاء مجمل است - و یا چنانچه در ادامه خواهد آمد یکی از اشکالات دلیل بر جواز بیع را وارد می دانند. بنابراین، در ادامه به تبیین فروش اعضای بدن از منظر قائلان به سلطنت، در دو فرض ممکن می پردازیم؛ نخست آنکه انسان در زمان حیات خویش اقدام به فروش اعضای بدن خویش می کند، و دوم اینکه بعد از مرگ به فروش عضو خویش، در برابر گرفتن عوض وصیت می کند.

فروش اعضای بدن برای پیوند به دیگری در زمان حیات

در این فرض، به دو مطلب اشاره خواهد شد، نخست به تبیین و بررسی حکم فروش عضو قبل از قطع و جداسازی آن از بدن، و دوم بررسی حکم آن پس از قطع عضو.

فروش اعضای بدن قبل از قطع و جداسازی آن

افزون بر گرفتن مال از طریقی که در ابتدای این بحث بیان شد، گاهی نیز دادن و گرفتن در قالب فروختن عضو و تملیک آن به استفاده کننده در برابر مال معلوم است، که - بنابر نظر برخی از فقیهان - این فرض نیز جایز، صحیح و نافذ است؛ زیرا انسان - بنابر مبنای سلطنت و حق تصرف - هرچند مالک اعضا و متعلقات بدن خود، به گونه ملکیت اعتباری عقلایی نیست، منتها اختیار اعضای خود به حکم ضرورت عقلایی به دست اوست. البته این اعضا مثل لباس، پول، خانه و فرش جزء املاک انسان شمرده نمی شود؛ اما قوام بیعی که تملیک مال در برابر مال است، جز به بودن اختیار مبیع به دست بایع نیست. این مطلب با تدبیر در امر زکات روشن می شود؛ زکات مال است، ولی ملک هیچ کس نیست و موارد هشت گانه در قرآن تنها مصارف معینی هستند که در شرع برای زکات معین شده اند، نه اینکه افراد هشت گانه یا برخی از آنها مالک زکات باشند. با وجود این، اگر ولی امر مسلمین به استناد ولایت خود، زکات دریافتی را بفروشد، در حقیقت بیع صدق می کند و از دیدگاه شرع و عرف صحیح است. اصولاً بیع در وقف عام، و بیع کلی نیز صحیح است، با اینکه در هیچ کدام بایع مالک نیست؛ چنانچه در اولی فک ملک و در دومی، بعد از بیع، بر عهده بایع است و ملک مشتری می شود. در مورد اعضای انسان و متعلقات آن نیز چنین است؛ یعنی این اعضا مالی هستند که مال دیگری در برابر آن داده می شود و اختیارش با صاحب عضو است؛ یعنی می تواند آنها را مجانی اهدا کند و با در برابر منتقل کردن آن به دیگری، عوض دریافت کند. مثل چنین نقلی، بیع است و مقتضای اطلاقات بیع و تجارت - مانند «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» [بقره: 275] و «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» [نساء: 29] - صحت چنین معاوضه ای است و عضو یادشده ملک مشتری می شود. در نتیجه، به وسیله آنچه ملکش شده پیوند می زند.

بطال بیع در غیر ملک

انسان نسبت به اعضای خود ملکیت اعتباری ندارد؛ در حالی که در مبیع، ملکیت معتبر است، و این مطلب به مقتضای ادله خاصه می باشد، چنان که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «لا بیع إلا فی ملک»؛ بنابراین، فروش اعضا باطل خواهد بود.

فروش اعضای بدن بعد از قطع و جداسازی آن

کسانی که به سلطنت انسان بر اعضای خود معتقدند، همین سلطنت را دلیلی بر قطع عضو می دانند. حال اگر سلطنتی برای قطع اعضا برای انسان قائل نباشیم، و دلیلی نیز برای قطع عضو وجود نداشته باشد، در این صورت انسان در قطع عضو بدن خود مرتکب حرام شده است. منتها در هر حال، عضو جداشده از بدن «مال» است؛ زیرا عنصر جوهری و سازنده مالیت یک شیء که همان منفعت مقصوده عقلایی است و موجب رغبت و میل عرف به آن می شود، بر اعضای مقطوع صدق می کند. بنابراین، حتی اگر نسبت به اعضای بدن تا زمانی که متصل به بدن اهداءکننده است، صدق مالیت را مشکل بدانیم، وقتی به هر دلیلی قطع شود، عنوان «مال» بر آن صدق می کند. به نظر می رسد در حقوق ایران و با توجه به ماده 348 قانون مدنی نیازی به اثبات مالیت برای مبیع در عقد بیع نیست؛ زیرا قانون گذار در این ماده، در مقام اعداد موانع عقد بیع از جهت مبیع، به مانع قانونی، عدم مالیت و عدم منفعت عقلایی در عرض مالیت داشتن مبیع اشاره می کند و این نشان می دهد که اگر چیزی مالیت هم نداشته باشد، ولی دارای منفعت عقلایی باشد، خرید و فروش آن از این نظر مشکلی ندارد. البته می توان به ماده 215 قانون مدنی استناد کرد و مالیت داشتن را از جمله شرایط «مورد معامله» دانست؛ در متن ماده مذکور آمده است: «مورد معامله باید مالیت داشته و متضمن منفعت عقلایی مشروع باشد.» منتها روشن است که قانون گذار در ماده 348 در فصل اول از باب سوم - در عقود معینه مختلفه - وقتی به عقد بیع اشاره و در مبحث سوم به مبیع اشاره دارد و در مقام شمارش مواردی که بیع از حیث خلل در مبیع باطل است، وقتی به منفعت عقلایی نداشتن در عرض مالیت نداشتن مبیع به عنوان مانع اشاره می کند، گویا چنانچه غرض عقلایی داشته باشد، مالیت نداشتن آن را دلیل بطلان بیع نمی داند. چنان که از قول برخی فقیهان نقل کردیم، مالیت در بیع شرط نیست و تنها از معاملات سفهی نهی شده است. در این ماده نیز، قانون گذار در مقام رد معامله سفهی می باشد و با غرض شخصی عقلایی مبادله از تحت عنوان سفهی بودن خارج است. گفته نشود عضو مقطوع از بدن مال است پس با حیازت آن، مالکش مشخص می شود، و مالک کسی است که در حیازت، بر دیگران پیشی گرفته باشد، چراکه اصل، عدم حصول ملکیت است و در اینجا نسبت به سبب بودن حیازت - به عنوان یکی از اسباب ملکیت - شک داریم، از طرف دیگر عضو مقطوع با جریان استصحاب حق صاحب عضو بر آن، مختص به اوست هرچند که ملک او نباشد؛ بنابراین، اعضای مقطوع از بدن مالی هستند که به صاحب عضو اختصاص دارد و مال دیگر در برابر آن در قالب خرید و فروش داده می شود.

فروش اعضا برای پیوند به دیگری بعد از زمان حیات

بنابر نظریه سلطنت انسان بر اعضای خود، و عدم اجمال آن، این سلطنت حتی بعد از مرگ نیز جاری است و فرد می تواند درباره آن - برای مثال در قالب وصیت نامه - تصمیم گیری کند و هیچ یک از اولیای میت، حقی بر بدن او ندارند و مرده او مانند زنده اش احترام دارد به عبارت دیگر، حتی اولیای او حق ندارند برای به دست آوردن مال، به انتقال اعضای وی مبادرت ورزند؛ چنان که انتقال مجانی نیز برای آنها جایز نیست. چه بسا گفته شود ادله ای که بر اعمال ولایت بستگان او دلالت دارند اجازه چنین افعالی را می دهد؛ اما روشن است که ادله بیش از این دلالت ندارند که بر بعضی از بستگان «ولی» اطلاق می شود. برای این اطلاق نیز همین قدر کفایت می کند که بعضی از امور مؤمن مانند تجهیز مقدمات کفن و دفن و قصاص برای او اثبات شود؛ یعنی هیچ کدام از ادله اطلاق ندارند تا با استناد به آنها بتوان اموری غیر از این را نیز برای او اثبات کرد.

معامله اعضای بدن در حقوق ایران با رویکردی به نظرات فقهی امام خمینی

برای انجام هر معامله ای شرایطی مورد نیاز است که فقدان آن موجب بطلان یا عدم نفوذ معامله می شود. مهم ترین آنها قصد و رضا و اهلیت است. این شرایط در معامله اعضای بدنی که توسط دهنده زنده و یا در باب میت صورت می گیرد، متفاوت خواهد بود.

قصد و رضا در دهنده زنده

وجود هرکس برای خود و اطرافیانش عزیز و مغتنم است. به همین دلیل انسانها در طول زندگی همه تلاش و کوشش خود را برای حفظ این عطیه الهی به کار می برند و ذاتاً از مواضع خطر می گریزند. علاوه بر این حب ذاتی، دستورهای دینی نیز ما را به حفظ جان و پرهیز از اضرار به خویش فرا می خوانند. از شرایط بنیادین تشکیل هر معامله ای وجود قصد و رضاست. مطابق قانون مدنی، فقدان قصد به هر دلیل که باشد، موجب بطلان معامله است. اما فقدان رضا سبب عدم نفوذ معامله می گردد، بدین صورت که قانون معامله کرهی و بدون رضایت قلبی فرد را تنها با تنفیذ بعدی او صحیح تلقی می کند. در مورد معامله اعضا می توان اینگونه مطرح کرد که فرد دهنده، به قصد دادن عضو و با رضایت مبادرت به انجام این عمل کرده است. اما مسأله اصلی در جایی مطرح می شود که فرد نه از روی رضایت قلبی بلکه ناچار از انجام این عمل می گردد. این بحث و به ویژه در مواردی که پیوند فقط از خویشاوندان امکان دارد به وضوح یافت می شود و هنگامی جدی تر می گردد که فرد- از لحاظ پزشکی- تنها مورد مناسب برای پیوند است و حال بیمار نیز رو به وخامت می رود. در نتیجه، دهنده عضو تحت فشار و تهدید خانواده و خویشاوندان، و حتی خود فرد نیازمند، قرار می گیرد و احتمالاً علی رغم میل باطنی وادار به انجام آن می شود. در چنین حالتی، اگر (یعنی اگر آن را ترک کنیم مضره حال ما، اقوام و یا مال ماست) تحقق می یابد و طبق قوانین اگر معامله ای صورت گیرد و سپس با عدم تنفیذ روبرو شود بایستی بطلان آن اعلان گردد و با بطلان آن همه چیز به حالت سابق باز می گردد. اما در این موارد آیا می توان حکم به برداشت عضو از بدن گیرنده و انتقال مجدد آن به بدن فرد دهنده داد؟ غیر ممکن بودن این امر مسلم است. اگرچه مورد بحث تا اینجا، اگرچه بود که سبب مخدوش شدن رضا و در نتیجه عدم نفوذ می شد. اما اگرچه که موجب زوال قصد می گردد به چه صورت است؟ این نوع از اگرچه را در قاچاق اعضای بدن می توان یافت. افرادی که به دلایل مختلف دزدیده شده یا با بهای ناچیز- به خصوص کودکان- خریداری می شوند و سپس اعضای آنها به فروش می رسد، مطمئناً فرد عضو دهنده در این جریان فاقد قصد است و این قبیل معاملات که به واسطه دلال انجام می شود نه تنها اعتبار قانونی ندارد بلکه عملی کاملاً غیر اخلاقی و ناپسند است. حتی می توان گفت این سلب اختیار و اراده از افراد آنها را تبدیل به کالاهایی می کند که تحت کنترل و نظارت دیگران عمل می کنند و زمان و مکان استفاده از آنها را جر اقتصادی و اجتماعی تعیین می نماید. به هر حال، اگر چنین معاملاتی صورت گیرد، به علت مترتب نبودن نتیجه عملی بر اعلام عدم نفوذ یا بطلان، تنها از طریق تعیین مجازات بر مرتکبین این عمل غیر اخلاقی و به کارگیری فشارهای سیاسی و اجتماعی بر ضد آنها قابل پیگیری خواهد بود.

قصد و رضایت در میت

برای درک قصد و رضای میت می توان به وصیت نامه او استناد کرد. اگر فرد قبل از مرگ وصیت به مبادله اعضای بدن کرده باشد، ظاهراً مشکل قانونی در این زمینه وجود ندارد و حتی ثمن یا دیه آن را صرف خود میت خواهند کرد. تنها اگر کشف شود که وصیت نامه بدون قصد او و با اگرچه نگاشته شده، نمی توان رضایت داشتن او را بر اساس وصیت نامه اثبات کرد که البته اثبات این مورد به علت عدم حضور فرد بسیار نادرست است. شایان ذکر است که در مواقع ضروری از بعد فقهی و حقوقی، مجاز به استفاده از اعضا (به

صور معوض یا غر معوض) خواهیم بود روشی که در برخی کشورهای اروپایی از آن به رضایت فرض شده، تعبیر شده است. البته اگر وصیتی بر منع استفاده از اعضای بدن توسط میت وارد نشده و قرائن و امارات نیز حاکی از عدم مخالفت فرد با اعطا عضو باشد، می توان از اعضای بدن متوفی استفاده کرد. البته، در این روش و همچنین در فقه اگر وصیتی مبنی بر عدم رضایت فرد به برداشتن عضو او وجود داشته باشد، حتی هنگام ضرورت نمی توان از عضو میت استفاده کرد. پس می میبیینیم که رضایت در مورد متوفی نیز مد نظر شرع و قانون بوده است.

نقش اهلیت در معامله اعضا در دهنده زنده

اعضای بدن از جهتی به سه دسته تقسیم می شوند:

- 1) اعضای رئیسه که فقدان آنها منجر به مرگ می شود، مانند قلب.
 - 2) اعضای مهمه که فقدان آنها باعث عدم توانایی انسان در بهره گیری کامل از حیات خواهد شد، مانند قرنیه.
 - 3) اعضای که فقدان آنها احتمالاً سلامت فرد را در معرض خطر قرار می دهد، مانند یکی از دو کلیه.
- در این جا، منظور از معامله اعضای بدن، نسبت به دسته سوم اعضای بدن است. دو بحث عمده در این قسمت قابل طرح می باشد:
- 1) مسأله اضرار به نفس و مجاز نبودن از بعد حقوقی و شرعی،
 - 2) جواز معامله به دلیل نیاز جامعه به اعضای پیوندی و اینکه حفظ نفس محترمه ای موقوف به دریافت عضو (به هر صورت) است و اگر این تأمین صورت نگیرد ضرر بزرگ تری چون از دست دادن حیات صورت می پذیرد.
- توجه شود که منظور از معامله به استناد اعم از معوض و غیر معوض است.

1) عدم جواز معامله به استناد ممنوعیت اضرار به نفس

طبق قانون مسئولیت مدنی ضرر به صورت مادی و معنوی بروز می یابد و وارد کننده آن مسئول جبراین خسارت ناشی از عمل خویش است. ضرر مادی سبب نقص در اموال و ضرر معنوی سبب رنج اخلاقی و لطمه به حقوق غیر مالی است. اما آیا قانون مسئولیت مدنی، شامل موردی می شود که شخص آزادانه تصمیم به ورود ضرر بر خویش می گیرد؟ مطابق ماده 4 قانون مسئولیت مدنی یکی از موارد تخفیف میزان خسارت هنگامی است که فرد به نحوی موجبات تسهیل ایجاد زیان را فراهم آورد، یا به اضافه شدن ضرر کمک یا وضعیت وارد کننده زیان را تشدید نموده باشد، پس می توان گفت در این موارد تخفیفی که برای وارد کننده در نظر گرفته شده، در واقع، به میزان مشارکت و سهم فرد متضرر در ورود ضرر از کل ضرر وارده است تا میزان خسارت همان خطا، یا عمد وارد کننده ضرر باشد. پس هنگامی که فرد یا رضایت، خود را در معرض عمل جراحی برداشت عضو قرار می دهد، کسی که جز خود ش را نمی توان مسئول دانست. تنها در مواردی که فرد با اعتماد به سخنان پزشک حاذق و متخصص مبنی بر عدم ضرر این قبیل جراحیها (برداشت عضو) حاضر به انجام آن می شود و در نهایت ضرری به بیمار وارد و سبب نقص عضو یا خسارت مالی او گردد، طبق قانون مجازات اسلامی پزشک در این مسأله مجرم شناخته شده و با توجه به تفسیر محدود ماده

319 موجبات ضمان او فراهم می آید. در برخی موارد نیز که فعل فرد، موجب زیان رساندن به تمامیت جسمی او می گردد- مانند نوشیدن مسکرات که در صورت تکرار مطمئناً سبب ورود ضررهایی به فرد می گردد- قانونگذار وی را مجرم شناخته و برای او حد در نظر می گیرد. بنابراین، قانون به مسأله عدم اضرار به نفس توجه داشته و قائل به مسئولیت کیفری نسبت به آن شده است.

اهلیت در معامله اعضا در میت

یکی از مواردی که در قانون پیوند اعضای بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنها مسلم است، مطرح شده وصیت متوفی نسبت به پیوند عضو است. گرچه در این قسمت به پیوند اعضا نظر نداریم اما باید دید آیا اصولاً ما مجاز به وصیت در مورد بدن خود هستیم که پس از مرگ در سالن تشریح، تشریح شود یا مورد پیوند عضو یا در معرض فروش قرار گیرد یا نه؟ آیا سلطه ما بر نفس به پس از مرگ هم تسری می یابد؟ می دانیم که وصیت حقی است که از جانب شارع مقدس وضع شده و در قانون مدنی تجلی یافته است. همان گونه که قبلاً ذکر شد سلطه انسان بر خویش، حقی است غیر قابل انکار و واجد ویژگیهایی چون قابلیت انتقال و اسقاط و اعراض. اما آیا این حق، جزو حقوق قابل انتقال است؟

در یک قسمت بندی کلی حقوق بر دو دسته اند

1) حقوقی که با مرگ منتقل می شود و در حال حیات قابل اسقاط و انتقال نیز هستند، مانند خیار ولایه، ابوه.

2) حقوقی که با مرگ منتقل می شود و در حال حیات قابل اسقاط و انتقال نیز هستند، مانند خیار و قصاص.

وصیت در واقع اختیارات انسان نسبت به زمان مرگ است و محدوده ای هم برای آن تعیین نشده است (به غیر از وصیت به اموال که در محدوده ثلث است). پس اگر فرد در هنگام حیات بتواند سلطه و تصرفی نسبت به اعضای بدن داشته باشد به گونه ای که مجاز به معامله آن باشد می تواند آن را به پس از مرگ هم تسری دهد. علاوه بر این در بخش گذشته معلوم گردید که دلیل اصلی عدم جواز فرد به استفاده از حق سلطه، ضرر احتمالی است که در نورد متوفی این مسأله کاملاً منتفی است. نکته دیگر آنکه حتی مخالفان وصیت به اعضای بدن به استفاده از آن هنگام ضرورت حکم می کنند و فرقی بین وصیت و عدم آن نمی بینند پس ضرورت هم می تواند یکی دیگر از دلایل صحت وصیت می تواند تلقی گردد. فتاوی برخی علما نیز بیانگر آن است که حق انسان نسبت به جسد در محدوده حق الله است و وصیت در قلمرو آن جایز نیست. اما اکثر فقها قائل به جواز وصیت شده اند و دلایلی چون ضرورت و عدم نفوذ ادله حرمت هنگام چشم پوشی فرد از آن به هنگام وصیت استناد کرده اند. اما از بعد حقوقی آیا وصیت نسبت به اعضای بدن را می توان در قالب یکی از انواع وصایا نهاد؟ همان گونه که از مفاد قانونی مربوط به وصیت بدست می آید وصیت فقط اموال (عین و منفعت) را در بر نمی گیرد. بلکه شامل تصرفات فرد در حقوق مربوط به خود نیز می شود از حق انسان به وصیت نسبت به تجهیزات پس از مرگ (چون دفن در مکان خاص) استنباط می شود که حقوق نیز به ادامه ارتباط فرد با جسد خود نظر داشته و سفارشات و وصایای پیرامون آن را پذیرفته است. حتی می توان حق فرد نسبت به جسد خود را نوعی حق معنوی محسوب کرد. چرا که وقتی حق انسان بر تراوشات فکری و ذهنی خود- همچون حق اختراع و تألیف- تا پس از مرگ هم ادامه می یابد، آیا نباید حداقل به حقی برای فرد نسبت به اعضای بدن خود پیش از تدفین قائل شد؟ ملکیت بر اعضا را که به صورت سلطه پذیرفته شده می توان یا قائل شدن به حق فرد بر جسد پس از مرگ نیز گسترش داد. نظریه مشورتی نیز در این

زمینه مبنی بر حق فرد نسبت به اهدای اعضای بدن در حال حیات یا ممات به دیگری وجود دارد که تا حدودی مؤید همین مطلب است. وصیت در مورد اعضای بدن به صورت عهده قابل تحقق است. با وجود اینکه قلمرو وصیت عهده را در سرپرستی کودکان اداره ثلث و اداره و تصفیه تر که دانسته اند و با توجه به تعریف قانونگذار از وصیت عهده در ماده 826 قانون مدنی می توان با گسترش دامنه شمول آن مصادیق بیشتری را تحت پوشش قرار داد. در ضمن با پذیرش وصیت عهده ایراد عدم ملکیت فرد بر موصی به که ممکن است در وصیت تملیکی ایراد شود، پاسخ داده می شود وصیت به فروش اعضای بدن حتی اگر وصیت به تملیک باشد نیز جزء وصایای عهده است. پس از اثبات جواز مبادله اعضا بین انسانها در حال حیات یا ممات، اکنون باید دید این مبادله به چه صورت امکان ظهور دارد. بی شک انجام کار ارزشمند و نوع دوستانه ای چون اعطای اعضا به افراد نیازمند بدون پاداش اخروی و دنیوی نخواهد بود. اما آیا این عمل نوع دوستانه می تواند به صورت معاملات رایج حقوقی انجام پذیرد؟

بیع اعضای بدن

فقهها دو تعریف عمده برای بیع ذکر کرده اند: مبادله مال به مال، و ایجاب و قبولی که بر نقل ملک به عوض معلوم دلالت می کند. قانون مدنی از نظر دوم تبعیت نموده و بیع را از عقود تملیکی و معوض بر شمرده است. البته، تملیکی بودن عقد بیع سابقه طولانی ندارد. در حقوق ملل قدیمه، بیع یک عقد عهده بوده و با بیع متعهد می شد که مبیع را مشتری تملیک کند اما تملیکی بودن عقد بیع در حقوق ایران بدان معنی است که به محض وقوع عقد ملکیت مبیع به مشتری منتقل می شود و با بیع مستحق ثمن می گردد. نمونه هایی از بیع تولیدات بدن در کتب فقهی آمده و از لحاظ قانونی نیز شرایط صحت را دارا می باشد. برای نمونه می توان به موارد ذیل اشاره کرد: شهید اول در کتاب لمعه خویش آورده است: «بیشتر کون المبیع ممالک فلا یصح بیه الحر و ما لا نفع فیه کالحشرات و فضلات الانسان الا لبن المرأة والمباحات قبل الحیاة». شیخ طوسی در الخلاف خود آورده است: «یجوز بیع لبن الادمیات و به قال الشافعی و احمد و قال ابو حنیفه و مالک لا یجوز. دلیلنا الایه (275/2) والمنع یحتاج الی الدلیل». محقق کرکی در جامع المقاصد آورده است: «فی جواز بیع لبن الادمیات نظر اقریه الجواز ما قریه اقرب لانه عین طاهر علی الاصح و ینتفع بها نفعاً محلاً مقصود». اما شیخ انصاری در مورد خون بدن انسان چنین آورده است: «اما الدّم اذا فرضت له منفعه محلله کالصبغ ففی جواز بیعه و جهان اقامها الجواز». امام خمینی نیز در این باب آورده اند: فان الناس لدی العقلا مسلطون علی انفسهم کما انهم مسلطون علی اموالهم بل فی هذا العصر تعارف بیع الشخص دمه و جسده للاختیارات الطیبه بعد موته و لیس ذلک الا لتلطه علی نفعه لدی العقلا. بنابراین فقها در مورد شیر انسان، و حتی در مورد خون به علت داشتن منافع محلله و سلطه انسان بر خویش، حکم به جواز بیع داده اند و با تعلیل حکم به داشتن منافع راه را برای نسلهای آتی در انجام بیعهای مشابه گشوده اند و با توجه به شرایط بیان شده برای بیع، شرط موجود بودن در زمان عقد بیع، معلوم و معین بودن و قدرت تسلیم در بیع اعضای بدن محقق می باشد. امروزه با توجه به منافی که بر استفاده از اعضای بدن مترتب است دلیلی بر عدم جواز بیع آن وجود ندارد علاوه بر این به عمومات «احل الله البیع» و «اوفوا بالعقود» هم می توان تمسک نمود. بنابراین، اگر چیزی از بعد فقهی حقوقی دارای مالیت باشد مشروط به داشتن سایر شرایط می تواند مورد معامله واقع گردد.

هبة اعضای بدن

«هبه» در لغت به معنای بخشش، هدیه و انعام آمده تست و در اصطلاح حقوقی عقدی است که به موجب آن کسی به طور قابل رجوع دارایی خود را بی عوض به دیگری تملیک کند. فقها دو معنی برای هبه در نظر گرفتند: معنای عام تملیک مجانی مال که هر بخششی (مانند هدیه، جایزه، نخله، صدقه و وقف) را شامل می شود و گاه با قصد قربت و گاه بدون آن است و معنای خاص تملیک مجانی و منجز عین، بدون اینکه قصد قربت یا عنوان دیگری در آن شرط باشد، مانند آنچه در قانون مدنی آمده است اصل و جوهر هر عقد هبه بر مجانی بودن آن است، اما چون امکان اختلاط این عقد با سایر عقود مجانی می رود برای آن دو عنصر سازنده معین کرده اند:

1- عنصر مادی: تملیک مجانی مال یعنی از دارایی و اموال واهب کاسته شود و بر اموال و دارایی متهب اضافه گردد.

2- عنصر معنوی: واهب باید قصد بخشش یا تملیک مجانی داشته باشد.

ذکر این نکته ضروری است که اگر تملیک مجانی در حال حیات صورت گیرد می تواند هبه محسوب گردد، اما تملیک مجانی معلق به فوت صورت وصیت می یابد و در خصوص هبه اعضای بدن باید گفت انجام این عمل در قالب نهاد مزبور مورد پذیرش فقهای که موافق بیع اعضا نبودند، واقع گردیده است. علت را می توان در گسترش بازار سیاه معامله اعضای بدن جستجو کرد. نظریه مشورتی نیز در این باب به عدم جواز فروش و در مقابل اجازه به صحت هبه گردیده است. انعقاد معامله به صورت هبه معوض نیز این احسان و فداکاری دهنده عضو را تا حدودی پاسخ می دهد. بنابراین، گرچه وقوع معامله اعضای بدن به صورت بیع از بعد فقهی و حقوقی صحیح است اما وقتی نهادی به عنوان هبه (حتی شکل معوض آن) در فقه و حقوق موجود است چرا برای انجام عملی چنین بزرگ و ارزشمند آن را به کار نبریم. چه متعالی است همان گونه که وجود خود را به صورت هدیه و عطیه ای از جانب خدا دریافت کرده ایم آن را به همین صورت به هموعان خود ببخشیم.

نظریه بطلان خرید و فروش اعضای بدن و نقد و بررسی آن

فقیهانی که خرید و فروش اعضای بدن را باطل می دانند به بطلان بیع میته استناد کرده اند، منتهی برخی حقوق دانان عرب زبان نیز برای اثبات بطلان این بیع به عدم مالکیت انسان نسبت به اعضای بدنش و عدم مالیت اعضا استدلال نموده اند. بنابراین در این قسمت جهت تکمیل بحث، ابتدا ادله ایم حقوق دانان را ذکر می کنیم و با توجه به نظر فقهای امامیه به آن ها پاسخ می دهیم. سپس دلیل فقهای امامیه بر بطلان را خواهیم آورد و مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

عدم مالکیت انسان نسبت به اعضای بدنش

این استدلال از دو مقدمه تشکیل شده است. 1- اشتراط ملکیت در بیع 2- عدم مالکیت انسان به اعضای بدنش.

مقدمه اول: یکی از شرایط صحت بیع این است که هر یک از بایع و مشتری، مالک عوضین باشند. برخی فقهای امامیه نیز این شرط را در بیع لازم دانسته اند و گفته اند بیع از لحاظ عرفی متقوم به ملکیت و مالیت است و برای لزوم وجود این شرط به اجماع فقهاء و روایاتی که در این زمینه وجود دارد استناد نموده اند. و برخی فقها نیز تواتر یا حداقل استفاضه این احادیث را ادعا نموده اند. بعضی از این روایت ها بدین شرح است:

1- حکیم بن حزام نقل می کند، به رسول خدا(ص) عرض کردم مردی از من تقاضای بیع چیزی را دارد که نزد من نیست آیا آن را بفروشم؟ پیامبر (ص) فرمود: «لا بیع ما لیس عندک».

عدم حضور در این روایت کنایه از عدم تسلط بر تسلیم آن به علت عدم تملک آن می باشد.

2- عمر بن شعب پدر از جدش از پیامبر(ص) نقل کرده است: «لیس علی الرجل طلاق فیما لا یملک و لا بیع فیما لایملک و لاعتق فیما لایملک»

برخی از فقیها معتقدند این قبیل روایات بر اعتبار مالکیت متعاقدين بر عوضین دلالت دارند.

مقدمه دوم: انسان مالک جسمش نیست بلکه جسم و جان انسان، ملک خداوند متعال است و اعضاء و جوارح انسان تنها امانتی در دست او محسوب می شوند بنابراین انسان حق فروش اعضای خود را ندارد.

عدم مالیت اعضاء

یکی دیگر از دلایل مخالفین جواز بیع اعضاء عدم مالیت اعضای بدن انسان است. آن ها برای استدلال بر عدم جواز بیع اعضای بدن از دو مقدمه بهره می جویند. 1- شرط مالیت داشتن عوضین. 2- عدم مالیت اعضای بدن انسان:

مقدمه اول: شرط هریک از عوضی معامله این است که مالیت داشته باشند. برخی فقهای امامیه نیز این شرط را در بیع لازم دانسته و برای اثبات آن به ادله ای استناد نموده اند، اولاً، بیع از لحاظ لغوی به معنی مبادله مال به مال است. ثانیاً، خرید و فروش چیزی که مالیت ندارد باطل است و اخذ ثمن در برابر آن اکل مال به باطل محسوب می شود.

مقدمه دوم: جسم انسان و اعضای او مال نیستند تا اینکه معامله بر آن ها صحیح باشد

بطلان بیع میت

این استدلال از دو مقدمه تشکیل شده است 1- اجزای جدا شده از میت و یا انسان زنده میته محسوب می شوند. 2- خرید و فروش میته باطل است این استدلال از کلام شهید ثانی نیز استنباط می شود زیرا ایشان در تعریف میته می گوید: اجزای جدا شده از میت و یا انسان زنده، میته محسوب می شوند زیرا مراد از میته سلب حیات از چیزی است که حیات در آن حلول کرده بنابراین مفهوم میته، میت و اجزای او واجزای جدا شده از انسان زنده را هم شامل می شود.(121/3). از طرف دیگر ایشان خرید و فروش میته را باطل می داند. مشهور فقهای امامیه نیز میته را حرام و خرید و فروش آن را باطل دانسته اند این گروه از فقیهان برای اثبات حرمت میته و بطلان معامله بر آن به برخی از آیات، روایات و اجماع استناد کرده اند که در این گفتار به تفصیل هر یک از این ادله را ارایه و مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

آیات

فقهای که قائل به حرمت میته هستند به آیه شریفه: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ بِهِ لِغَيْرِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».(بقره 173) استناد می جویند. همین مضمون در آیات دیگری از قرآن کریم، با

تفاوت‌هایی آمده است (مائده:3، انعام:145، نحل:115) چنانچه بعضی از فقهای امامیه تصریح کرده اند، ظاهر این آیات عام است و هروند انتفاع و بهره گیری و خرید و فروش و اکتساب با متیبه را شامل می شود. بنابراین بر اساس این آیات شریفه به ضمیمه حدیث نبوی «ان الله اذا شیناً حرم ثمنه» خرید و فروش اعضای بدن، که مصداق از میته هستند، باطل است.

روایات

روایاتی که بر حرمت و بطلان بیع میته دلالت دارند دو دسته اند یک دسته از آن ها هر گونه انتفاع از میته را ممنوع می دانند و دسته دیگر بر سحت بودن ثمن میته دلالت دارند. روایات دسته اول: این گروه از روایات انتفاع از میته را ممنوع می کنند. به عنوان مثال محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عاصم بن حمید، از علی بن ابی المغیره نقل می کند: «به امام صادق (ع) عرض کردم آیا می توان از میته برای امری انتفاع برد؟ امام (ع) فرمود: نه.» از این قبیل روایات بر می آید که از میته به هیچ نحوی نمی توان انتفاع برد. بنابراین، از این روایت به ضمیمه اشتراط وجود منفعت مباح در مبیع عدم جواز فروش میته استفاده شده است. روایات دسته دوم: این گروه از روایات، احادیثی هستند که ثمن میته را سحت معرفی می کنند. به عنوان مثال علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی از سکونی از اباعبدالله (ع) نقل می کند که ایشان می فرمایند: «ثمن میته، ثمن سگ، ثمن شراب، مهریه زن زناکار، رشوه در حکم و اجرت کاهن، سحت است.» این روایات نیز بر سحت و باطل بودن ثمن میته دلالت دارند و لذا دال بر بطلان بیع میته هستند زیرا اگر بیع میته صحیح باشد دلیلی بر سحت بودن ثمن آن وجود ندارد.

نتیجه گیری از روایات

از مجموع روایات مذکور در این گفتار می توان نتیجه گرفت مناط فساد معامله مجرد میته بودن نیست و از این اخبار تعبد به حرمت بیع میته بدست نمی آید بلکه منشأ فساد بیع توقف استیفاء منافع میته بر طهارت می باشد بنابراین اگر فرض شود که استیفاء منافع مقصوده و مهم میته، متوقف بر طهارت می باشد بنابراین اگر فرض شود که استیفاء منافع مقصوده و مهم میته، متوقف بر طهارت نیست اشکالی در بیع آن وجود ندارد. بنابراین تعارضی بین روایات دال بر حرمت و روایات دال بر جواز وجود ندارد بلکه روایاتی که بر جواز انتفاع از میته و جواز بیع آن دلالت دارند بر روایات حرمت میته حکومت دارند و حرمت میته را محدود به مواردی می کنند که انتفاع از آن ها مشروط به طهارت است مثل خوردن و نماز خواندن، لذا در مواردی که انتفاع از میته مشروط به طهارت نیست دلیلی از روایات بر حرمت انتفاع از میته وجود ندارد و طبق قاعده کلی که «هر چه منفعت (عقلانی محلل) داشته باشد بیع آن جایز است زیرا منفعت مباحه همان طور که استیفاء آن جایز است، اخذ عوض در برابر آن هم جایز است.» می توان جواز بیع میته برای منافع مقصوده عقلانی و محلله شرعی را نتیجه گرفت. بنابراین، با توجه به ادله، بیع میته تنها در جایی حرام است و ثمن آن سحت محسوب می شود که میته منفعت محلله مقصوده نداشته باشد و مقصود از آن، خوردن میته و یا استفاده از میته در مواردی باشد که انتفاع از آن جایز نیست لذا روایات حرمت بیع میته قابل حمل بر مواردی هستند که انتفاع از میته مشروط به طهارت است. به عبارت دیگر اطلاق نصوص منصرف به جهت محرم و قصد منفعت حرام است. اگر این سخن را هم نپذیریم حداقل شک می کنیم آیا روایات، میته ای که دارای منفعت محلله قابل اعتنا است را شامل می شود یا خیر،

در این صورت تمسک به روایات صحیح نیست زیرا این امر تمسک به دلیل در شبهات مصداقیه است. در این صورت مرجع اصاله الاباحه و اطلاق و عمومات بیع می باشد زیرا شکی نیست که از نظر عرفی بر معاوضه میته به قصد منافع محله، بیع صدق می کند.

اجماع

عده ای از فقها بر بطلان بیع اعیان نجس از جمله میته ادعای اجماع نموده اند. و برخی، به طور خاص، بر بطلان بیع میته و جمیع وجوه استفاده از آن مدعی اجماع هستند و شکی نیست که اجزای جدا شده از انسان زنده و میت، میته محسوب و نجس می باشد در نتیجه به اجماع فقها بیع آن ها باطل است.

نظریه صحت خرید و فروش اعضای بدن

جهت اثبات جواز خرید و فروش اعضای بدن به ادله ذیل می توان استناد کرد:

عمومات و اطلاقات کتاب

با توجه به اینکه هیچ یک از ادله مخالفین بر بطلان خرید و فروش اعضای بدن دلالت ندارد، برای تصحیح بیع اعضای بدن اطلاقات ادله بیع مانند قول خداوند متعال: «أحلّ الله البيع» کفایت می کند. زیرا مقصود از بیع در این آیه شریفه بیع عرفی است یعنی هر عملی را که عرف و عقلاء بیع تلقی می کنند شارع آن را حلال و صحیح قلمداد می کند البته به شرطی که از سوی شارع مورد نهی قرار نگرفته باشد. در مورد اعضای بدن باید گفت که عرف و عقلا گرفتن عوض در برابر اعطای عضو را قطعاً بیع تلقی می کنند و همان طور که در مبحث گذشته ثابت شد منعی از سوی شارع مقدس وارد نشده که بر بطلان بیع اعضای بدن انسان دلالت داشته باشد. بنابراین مقتضی آیه «أحلّ الله البيع» و سایر ادله صحت بیع این است که خرید و فروش اعضای بدن صحیح است و عضو مذکور ملک مشتری و ثمن ملک بایع می شود. البته لازم به ذکر است در صورتی که صاحب عضو زنده باشد ثمن، ملک صاحب عضو می شود اما در صورتی که مرده باشد ثمن مال میت است و باید در اداء دیون یا در راه اعمال خیر برای میت، صرف گردد. و این ثمن به ورثه متوفی نمی رسد زیرا ورثه تنها اموالی از میت را به ارث می برند که جزء ترکه میت باشد اما بدیهی است که اعضای میت جزء ترکه او محسوب نمی شوند بنابراین ثمنی هم که در قبال اعضا گرفته می شود وارد ترکه میت نمی شود و به ورثه نمی رسد.

بحث

رابطه انسان با اعضای بدن خویش - چه با تعبیر مالکیت ذاتی به کار رود و چه با تعبیر سلطنت و حق تصرف - حاکی از یک معناست و آن، سیطره و سلطه انسان بر اعضای خویش است. با توجه به اینکه بنا بر مالکیت اعتباری دانستن آن رابطه نیز، این معنا در آن وجود دارد و به عبارتی در این مطلب مشترک اند که انسان بر اعضای خود سلطنت دارد، پیش از ورود به بحث بیع و خرید و فروش اعضا، باید به این نکته اشاره کنیم که گرفتن مال بدون معاوضه، دو صورت دارد؛ نخست اینکه، گاهی گرفتن مال، در برابر این است که صاحب عضو اجازه دهد عضو او برداشته شود. به عبارت دیگر، با دریافت وجهی، راضی شود که دیگری از عضو او استفاده کند؛ به گونه ای که عضو اهدا شده جزء بدن گیرنده شود. در این دریافت - چنانچه قائل به سلطنت بر اعضا باشیم - هیچ

اشکال و منع شرعی وجود ندارد؛ زیرا وقتی استفاده کننده از عضو بداند استفاده او هزینه بردار است، به پرداخت آن راضی می شود و چون پرداخت این مال غرض عقلایی دارد و در برابر تسلط صاحب عضو بر عضو است، امر آن به دست دهنده مال است. بنابراین، دادن و گرفتن مال بدین منظور، خوردن و خوردن مال به باطل نیست و مشمول آیه «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ...» (بقره: 188) نمی شود؛ و بعد از تملیک و تملک، مال ملک گیرنده می شود. پس هیچ منع و اشکالی در این مطلب وجود ندارد.

مراجع

- انصاری، محمد علی، الطیب فقہ و ادله، دارالشمیہ، بیروت، 1418ق، ص 373..
- طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، حاشیه المکاسب، دار المعارف الاسلامیه 1378ق، ص 5.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، پیشین. همو، منتهی المطلب، 1008/2.
- نراقی، ملا احمد، مستند الشیعه، بی جا، بی نا، 1326ق، ص 333.
- حر عاملی، محمد بن الحسن، پیشین.. کلینی، رازی، محمد بن یعقوب، الفروع من الکافی، دارالصعب-دارالتعارف، بیروت، 1403، ص 259. طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1365، ص 204.
- طباطبائی حکیم، سید محسن، پیشین، 1381ق. انصاری، مرتضی، پیشین، 1382. کرکی، علی بن الحسن، جامع المقاصد فی شرح القواعد، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، بیروت، 1429، ص 12.
- حسینی عاملی، السید محمد جواد، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العامه، مؤسسه النشر الاسلامی، 1425ق، ص 13.. انصاری، مرتضی، پیشین، 1382..
- حسینی روحانی، السید محمد صادق، المسائل المستحدثه، مدرسه الامام الصادق، 1398ق، ص 125-126.
- طباطبائی، 130/8. غروی اصفهانی، محمد حسین، پیشین، 1365. طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، کتاب الخلاف فی الفقه، بیجا، بی نا، بی تا، 587/1. علامه حلی، حسن بن یوسف، قواعد الاحکام، مؤسسه النشر اسلامی، قم، 1413، ص 6.
- 1 - بحرانی، یوسف، حدائق الناظره فی احکام العتره الطاهره، مؤسسه النشر اسلامی، قم، بی تا.. نجفی، محمد حسن، پیشین.
- 1 - حر عاملی، محمد بن الحسن، پیشین.. کلینی، رازی، محمد بن یعقوب، الفروع من الکافی، دارالصعب-دارالتعارف، بیروت، 1403، ص
- علامه حلی، حسن بن یوسف، تحریر الاحکام الشریعه علی مذهب الامامیه، مؤسسه، قم، 1420، ص 277..
- مؤمن قمی، محمد، کلمات سدیده فی مسائل جدیده، مؤسسه النشر الاسلامی، 1415ق، ص 180-181.
- عایدالذیات، سمیره، عملیات نقل و زرع الاعضا بین الشرع و القانون، دارالثقافه، عمان، ص 185، 1999م

- محمد علی توحیدی، مصباح الفقاهه فی المعاملات، تقریرات درس آقای خوئی، ۲، دارالهادی، بیروت، ۱۴۱۲ق، ص ۳۱۵.
- خمینی، کتاب البیع، ۱۲/۳. حسینی روحانی، السید محمد صادق، فقه الصادق، دارالکتاب، قم، ۱۴۱۲ق، ص ۲۸۹. توحیدی، محمد علی، پیشین، ۱۴۱۲ق. غروی اصفهانی، ۲۴۰.
- خوانساری، احمد، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، اسماعیلیان، قم، ۱۴۰۵، ص ۸۸. سبزواری، سید عبدالاعلی، مهذب الاحکام، دفتر آیت الله العظمی السید السبزواری، قم، ص ۲۱۰، ۱۴۱۶ق.
- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱م، ص ۳۴۳.
- طباطبایی حکیم، سید محسن، منهاج الصالحین، نعمان، نجف، ۱۳۸۱ق، ص ۲۲۰.
- قزوینی، ابوعبدالله، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، بیجا، دار احیاء التراث العربی، بی تا ص ۷۳۷. احمد بن حنبل، ۴۹۱/۳، ۵۲۹.
- انصاری، ۱، محمد علی، الطیب فقهه و ادله، دار الشامیه، بیروت، ۱۴۱۸ق، ص ۳۷۳.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی، السنن الكبرى، مجلس دائرة المعارف المثمانیه، هند، ۱۳۵۳ق، ص ۳۱۸.
- مکارم شیرازی، ناصر، پیشین، ۱۴۲۲، ص ۲۳۰. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱۳، ۱۳۷۸، ص ۳۷۹.
- امامی، سید حسن، حقوق مدنی، چاپ شانزدهم، اسلامیه، تهران، ج ۳، ۱۳۸۱، ۴۶۲.
- محقق داماد، سید مصطفی، وصیت، چاپ سوم، نشر علوم انسانی، تهران، ۱۳۸۷، ص ۳۰. امامی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۲.
- نظریه ۷/۱۵۵۸ مورخ ۷۶/۷/۲، به نقل از، مرکز تحقیقات فقهی فقه قضائیه، ۱۳۷۷، ص ۸۹.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن، الطلاف، تحقیق علی خراسانی و دیگران، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ج ۳، ۱۴۱۷، ص ۱۸۷.
- محقق کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد، ج ۴، چاپ اول، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۸، ص ۲۴۴.
- کاتوزیان، ناصر، الزامهای خارج از قرارداد، ضمان قهری، دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ج ۱، ۱۳۸۲، ص ۳۸۲.
- حراغلی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، مؤسسه آل البيت لا حیا التراث، چاپ اول، قم، ج ۱۳، ۱۴۱۴، ص ۳۵۱.
- کاتوزیان، مقدمه علم حقوق، چاپ سی و یکم، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۸۰، ۲۹۷.